

اول سموئیل باب 29

فلسطینی‌ها داوود را رد می‌کنند

1 سپاه فلسطینی‌ها در افیق جمع شدند و لشکر اسرائیل نیز در کنار دشت یزرعیل اردو زد. 2 وقتی فرماندهان لشکر فلسطینی‌ها گروه‌های صد نفره و هزار نفره را به حرکت در آوردند، داوود و همراهان هم به دنبال اخیش پادشاه می‌رفتند.

3 فرمانده‌های فلسطینی‌ها پرسیدند: «این عبرانیان اینجا چه می‌کنند؟» اخیش در جواب گفت: «او داوود خادم شائول، پادشاه اسرائیل است. او مدّت زیادی است که با من به سر می‌برد. در این مدّت هیچ اشتباهی از او ندیده‌ام.»

4 اما فرماندهان فلسطینی خشمگین شدند و گفتند: «او را به شهری که به او داده‌ای بفرست. او نباید با ما به جنگ برود، مبادا علیه ما بجنگد. زیرا کشته شدن ما به دست او فرصت خوبی به او می‌دهد که اعتماد آقای خود را به دست آورده با او آشتی کند. 5 آیا این شخص همان داوود نیست که زنهای اسرائیلی در رقص‌های خود برایش می‌خواندند: شائول هزاران نفر را کشته و داوود ده‌ها هزار نفر را؟»

6 پس اخیش داوود را به حضور خود خواند و گفت: «من به خداوند زنده قسم می‌خورم که تو شخص درستکاری هستی و از روزی که نزد من آمدی، هیچ بدی از تو ندیده‌ام. من می‌خواهم تو با ما به جنگ بروی، اما فرماندهان سپاه نمی‌خواهند. 7 پس به سلامتی بازگرد و کاری نکن که آنها را ناراضی کنی.» 8 داوود به اخیش گفت: «من چه کرده‌ام؟ در این مدّتی که در خدمت تو بوده‌ام آیا هیچ خطایی در من دیده‌ای که مرا از جنگ کردن با دشمنان آقام باز دارد؟»

9 اخیش جواب داد: «من می‌دانم. تو در نظر من مثل فرشته خدا نیکو هستی، ولی فرماندهان دیگر می‌ترسند و نمی‌خواهند که با آنها به جنگ بروی. 10 پس از تو خواهش می‌کنم تو و همه کسانی که از نزد شائول پادشاه اسرائیل نزد من آمدید، فردا صبح زود همین که هوا روشن شد، اینجا را ترک کنید.»

11 پس داوود و همراهان او صبح زود برخاستند و به فلسطین برگشتند. سپاهیان فلسطین نیز به راه خود به طرف یزرعیل ادامه دادند.